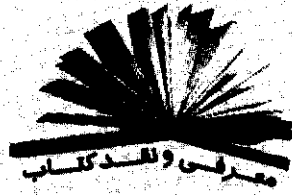


را تحلیل می‌برد؛ اما این «افسون‌زدایی از جهان» چیزی را جایگزین دین سنتی نمی‌کند که مثلاً کارکرد اعطای معنا و وحدت به حیات را برعهده داشته باشد. برخلاف این تصور، جهان افسون‌زدایی شده از تمام معنای اخلاقی خود خالی خواهد شد. این جهان از ارزش خالی می‌شود و به عنوان ماده و ستیری برای جست‌وجوی عقلانی - غایتمند منافع تعیین خواهد یافت.

سودای کنترل بر جهان با هزینه از دست رفتن معنا معامله می‌شود و کنترلی که ما به دست می‌آوریم خودش از لحاظ ارزش خشنی است - امکانی ایزاری است که می‌توان آن را از هر یک از بی‌شمار چشم‌اندازهای ارزشی اخذ کرد. این ذهنی کردن هدف‌های «غایی» معنایش این است که جهان تکه تکه شده است. به جای یک خداوند یا یک هستی یگانه اکنون کثرت کاهش‌ناپذیر ارزش‌های رقیب و غالباً ناسازگار را داریم و، چنان که وبر می‌گوید، «بر فراز این خدایان و جدال آن‌ها این تقدیر است که حکم می‌راند نه علم».

و از آنجا که در تحلیل نهایی ارزش‌ها را نمی‌توان به شیوه عقلی مدلل کرد بلکه فقط می‌توان گزینش کرد لذا هسته مرکزی را تعهدات و التزامات غیرقابل توجیهی تشکیل می‌دهد که ما از طریق آن به جهان افسون‌زدایی شده معنا و یگانگی می‌دهیم. بر همین قیاس حوزه سیاست را باید به عنوان حوزه تصمیم و قدرت به شمار آورد نه حوزه عقل: مسئله مشروعیت مسئله توجیه عقلانی نیست بلکه مسئله پذیرش نظامی از اقتدار و تابعان اقتدار بر وجه عملی (دو فاسکتو) است. و قانون تجلی بخش اراده عقلانی نیست بلکه محصول وضع قانون بنا به رویه‌های مستقر توسط مراجعی است که به نحوی حق قانون‌گذاری را به دست آورده‌اند. نظر وبر درباره اقتصاد و جامعه به همین ترتیب نقطه مقابل امیدهای روشنگری راجع به نهادینه کردن عقل است.



## راهی به رهایی جستارهایی در عقلانیت و معنویت

مصطفی ملکیان

نشر نگاه معاصر، چاپ دوم، ۱۳۸۱



این کتاب مجموع مقالاتی است که متضمن یکی از بهترین مقالات فارسی درباره گفت‌وگوی تمدن‌ها در آن درج شده است.

قسمت‌هایی از این مقاله را نقل می‌کنیم.

ماهیت و حقیقت گفت‌وگوی تمدن‌ها

چیست؟ برای پاسخ‌گویی به این پرسش،

نخست باید به این دو پرسش پاسخ دهیم

که: در گفت‌وگوی تمدن‌ها شرکت‌کنندگان

کیانند؟ و هدفشان از گفت‌وگو چیست؟

اشک نیست که اسناد گفت‌وگو به تمدن‌ها

اسناد حقیقی نیست، بلکه اسناد مجازی (از

نوع مجاز مُرسَل) است، چرا که گفت‌وگو

حقیقتاً فقط قابل اسناد به اشخاص است و

تمدن شخص نیست. نیازی به دانستن

مؤلفه‌ها یا ملاک‌هایی که فیلسوفان ذهن

برای شخص بودن یک موجود قائل شده‌اند

نیست برای اینکه دریابیم که خود تمدن‌ها

موجوداتی نیستند که بتوانند با هم گفت‌وگو

کنند. لاجرم وقتی که از گفت‌وگوی تمدن‌ها

سخن می‌رود منظور گفت‌وگوی اشخاصی

است که به تمدن‌های مختلف تعلق دارند یا

احساس تعلق می‌کنند. در گفت‌وگوی

تمدن‌ها انسان‌هایی که وابسته به تمدن‌های

گونه‌گون‌اند یا احساس وابستگی به این

تمدن‌ها دارند با هم به گفت‌وگو می‌پردازند.

آنچه درباره (احساس) تعلق یا

وابستگی گفتیم نیازمند توضیح و تکمیل

است. برای اینکه بتوان گفت که تمدن‌ها با

هم گفت‌وگو می‌کنند، ظاهراً، چاره‌ای جز

این نیست که انسان‌هایی که واقعاً در حال

گفت‌وگویند، به نحوی، نمایندگان تمدن‌ها

باشند. اگر کسانی که، مثلاً، در گفت‌وگوی

دو تمدن چینی و ایرانی شرکت دارند، به

هیچ نحوی، نمایندگان یکی از این دو تمدن

نباشند گفت‌وگوی مذکور، فی الواقع،

گفت‌وگوی دو تمدن نیست، بلکه، حداکثر،

گفت‌وگوی چین‌شناسان و ایران‌شناسان

درباره دو تمدن است. گفت‌وگوی تمدن‌ها

را نباید با گفت‌وگو درباره تمدن‌ها خلط کرد.

شرط لازم (و، البته، نه کافی) برای اینکه

گفت‌وگویی، گفت‌وگوی دو تمدن باشد این

است که بعضی از شرکت‌کنندگان، به

صورتی، نماینده یکی از این دو تمدن باشند

و سایر شرکت‌کنندگان، به صورتی، نماینده

تمدن دیگر، اگر در گروهی که (احساس) وابستگی به تمدن امریکای لاتین دارند برخی متخصص و صاحب نظر در باب تمدن چین باشند و برخی دیگر متخصص و صاحب نظر در باب تمدن ایران، و این گروه با هم درباره چین و تمدن ایران گفت و گو و تبادل نظر کنند، باید گفت که گفت و گوی دو تمدن چین و ایران صورت نگرفته است، بلکه گفت و گویی درباره این دو تمدن انجام پذیرفته است. نماینده یک تمدن بودن فقط به این نیست که شخص از آن تمدن، کمابیش، شناختی داشته باشد، بلکه این نیز لازم است که به آن تمدن، کمابیش، (احساس) وابستگی ای نیز داشته باشد و، کمابیش، بخواهد که موجودیت آن تمدن محفوظ بماند. کوتاه سخن آنکه، نماینده یک تمدن بودن صرفاً امری شناختی نیست، بلکه امری احساسی و عاطفی و ارادی هم هست. به این نکته باز خواهیم گشت.

برای فهم هدف گفت و گوی تمدن‌ها باید، مقدمتاً، به چند نکته التفات داشت:

۱. یکی از مهم‌ترین تفاوت‌های میان پدیده‌هایی که مصنوع بشرند و پدیده‌هایی که مصنوع بشر نیستند و حتی سابق بر پدید آمدن بشر وجود داشته‌اند این است که وجود یا عدم پدیده‌های غیرمصنوع دائرمدار برآوردن یا برنیارودن نیازهای بشر نیست، یعنی چنین نیست که، مثلاً ریگ‌های بیابان تا وقتی وجود داشته باشند که نیاز یا نیازهای بشری‌ای را برآورده سازند و اگر روزی وضع چنان شود که دیگر هیچ یک از نیازهای بشر را برآورده نکنند معدوم شوند. بنابراین، پدیده‌های غیرمصنوع نه استمرار وجودشان نشان آن است که نیازی از نیازهای بشر را برمی‌آورند، نه انقطاع وجودشان علامت آن است که دیگر هیچ نیازی را برآورده نمی‌کنند. و نیز نه اینکه نیاز بشری را برآورده کنند ضامن بقائشان می‌شود، و نه اینکه نیازی را برنیاروند باعث فناشان. برآوردن یا برنیارودن نیاز بشری فقط علت اقبال بشر به آنها یا ادبار بشر از آنها می‌شود. اما وجود یا عدم پدیده‌های مصنوع توقف تام دارد بر اینکه نیازهای بشر

را برآورند یا برنیاروند. یعنی، از باب نمونه، خط، که از مصنوعات بشری است، تا وقتی استمرار وجود خواهد داشت که نیازی بشری را، که همان انتقال ما فی الضمیر به شخص یا اشخاص غائب است، برآورد و اگر روزگاری بیاید که دیگر خط این نیاز را برآورده نکند (یا پدیده مصنوع دیگری این نیاز را به نحوی بهتر برآورده کند)، نه فقط اقبال بشر را از دست می‌دهد، بلکه یک‌سره نابود می‌شود. پس، پدیده‌های مصنوع، از سوی، استمرار وجودشان دال بر این است که هنوز نیازی را برمی‌آورند و انقطاع وجودشان دال بر اینکه دیگر نیازی را بر نمی‌آورند و، از سوی دیگر، اینکه نیازی را برآورند علت بقاء و ماندنشانی می‌شود و اینکه نیازی را برنیاروند علت فنا و رفتنشان. و رمز بین مطلب هم این است که، در مورد پدیده‌های مصنوع بشر، ادبار آدمی از آنها همان و نابودشدنشان همان.

۲. تمدن از پدیده‌های مصنوع بشر است و، از این رو، مشمول همه احکامی است که بر این قسم پدیده‌ها جاری است. این سخن بدین معناست که تمدن‌ها؛ اولاً، در اصل، برای حل مسائل بشری تأسیس شده‌اند، و ثانیاً؛ تا وقتی بقائشان استمرار دارد که از عهده حل مسائل بشری برآیند. برای یک تمدن، عدم توفیق در حل مسائل بشری همان و زوال و فناي خود تمدن همان. البته، چون آفتابی شدن عدم توفیق یک تمدن در حل مسائل بشری امری تدریجی و احیاناً کند آهنگ است در محاق افتادن و غروب و افوق تمدن نیز به تدریج و نرم نرمک انجام می‌گیرد.

۳. از آنچه در بند قبل گفته شد، سه نتیجه می‌توان گرفت: الف) تمدن‌ها باید در باب تشخیص مسأله سعی و تأمل کنند؛ ب) تمدن‌ها باید در باب حل مسأله سعی و تأمل کنند؛ ج) یک روش سودمند برای فهم یک تمدن این است که بفهمیم که آن تمدن بیشتر سعی در حل چه مسائلی دارد و چگونه در جهت حل آنها می‌کوشد.

۴. در قیاس یا مسائلی که بشر در گذشته با آنها مواجه بوده است، مسائل مبتلابه بشر امروز بسیار پرشماتر و ژرف‌تر و حل آنها

خطرخیزتر، هول‌انگیزتر و شکننده‌تر از وضاع سابق بشر است.

از همین جا به نکته‌ای گریز بزنم، و آن اینکه کسانی که گفت و گوی تمدن‌ها را به معنای گفت و گو راجع به تأثیر و تأثرهای متقابل تمدن‌ها در گذشته، برای تعیین سهم و نقش هر تمدن در تکون، تطور، و تکامل تمدن‌های دیگر، فهم و تفسیر می‌کنند، جداً از فوری و فوتی بودن وضع و حال کنونی بشر غفلت یا تغافل ورزیده‌اند. بگذریم از اینکه مرتکب دو خطای کم اهمیت‌تر دیگر هم شده‌اند: یکی اینکه گفت و گوی تمدن‌ها را با گفت و گو درباره تمدن‌ها خلط کرده‌اند، و دیگر اینکه این گفت و گو را با مطالعات و تحقیقات علمی و آکادمیک که چند قرن است که درباره تمدن‌های گونه‌گون جهان صورت می‌گیرد، و نه جدید است و نه بدیع، اشتباه گرفته‌اند. تفلتن نیافته‌اند به اینکه اگر مقصود از گفت و گوی تمدن‌ها چنین چیزی بود، نه گفت و گوی تمدن‌ها را می‌شد نظریه نوظهوری تلقی کرد و نه مخالفت با آن وجه معقولی می‌داشت. گفت و گوی تمدن‌ها باید معطوف به حال و آینده باشند، نه معطوف به گذشته. وضع کنونی بشر به وضع کسی می‌ماند که به بیماری‌ای دچار شده است که تشخیص یا علاج آن بسیار دشوار است و، به همین جهت، از یک کمیسیون پزشکی خواسته شده است که در باب بیماری او با یکدیگر مشاوره و تبادل نظر کنند. این گروه باید با صداقت و جدیت و هوشیاری هر چه تمام‌تر در احوال این بیمار نظر کنند و دغدغه وضع او را داشته باشند، نه اینکه به جر و بحث در باب سوابق تحصیلی و مدارک دانشگاهی و اساتید و شاگردان و موفقیت‌های شغلی و حرفه‌ای خود و اینکه کدام یک از آنان شاگرد یا استاد کدام شخص دیگر بوده یا نبوده است مشغول شوند. گفت و گوی تمدن‌ها تنها در صورتی کاری درست و ذی‌ربط و متناسب با روزگار ماست که تمدن‌ها را اعضای کمیسیون پزشکی‌ای تصور کنیم که بر بالین بیماری احضار شده‌اند که تشخیص یا علاج بیماریش کار سهل و خردی نیست، و این

بیمار همین بشر امروز است.

به شاکله اصلی نوشتار بازگردم. مسائل مبتلابه بشر امروز رامی توان به صورت‌های بسیار متفاوت و مختلفی تقسیم‌بندی کرد. در هر تقسیم‌بندی‌ای نیز هر یک از اقسام به اقسام فرعی‌تر و کوچک‌تری تقسیم می‌تواند شد؛ و این روند قابل ادامه است. به عنوان نمونه، می‌توان همه مسائل را ابتدائاً به سه قسم کلی و بزرگ تقسیم کرد: مسائلی که در رتباط انسان با خودش پدید می‌آیند (مسائل فردی)، مسائلی که در ارتباط انسان با انسان‌های دیگر پدید می‌آیند (مسائل اجتماعی)، و مسائلی که در ارتباط انسان با طبیعت پدید می‌آیند (مسائل محیط‌زیست). مسائل فردی به مسائل جسمانی، مسائل ذهنی، و مسائل روانی قابل تقسیم است؛ مسائل اجتماعی به مسائل مربوط به خانواده، مسائل مربوط به تعلیم و تربیت، مسائل مربوط به اقتصاد، مسائل مربوط به سیاست، مسائل مربوط به حقوق، و مسائل مربوط به روابط گروه‌ها، جماعت‌ها، قشرها، طبقات، اقوام و ملت‌ها، تقسیم‌پذیر است؛ و مسائل محیط‌زیست را هم می‌توان به مسائل ناشی از محدودیت منابع طبیعی، مسائل ناشی از سوءتضییع منابع طبیعی، و مسائل ناشی از سوء استفاده از منابع طبیعی تقسیم کرد. این تقسیم‌بندی‌ها را باز هم می‌توان ادامه داد، اما آنچه از ادامه این تقسیم‌بندی‌ها، که فی‌نفسه کار مهمی است، به مراتب مهم‌تر است علت‌جویی و ریشه‌یابی این مسائل است. به نظر می‌رسد - و این نظر هم مقبول فهم عرفی است و هم مورد تأیید آسیب‌شناسی‌های گونه‌گونی که در باب مسائل فردی، مسائل اجتماعی و مسائل محیط‌زیست صورت گرفته است - که هر چه علت‌جویی و ریشه‌یابی مسائل ادامه بیشتری بیابد از شمار مسائل کاسته می‌شود، به نحوی که چه بسا، در نهایت کار، معلوم شود که همه مسائل مبتلابه بشر امروز ناشی از یک، دو، سه یا چند مسأله معدود است؛ یعنی خاستگاه و مادر همه مسائل ما معدودی مسأله اصلی، مهم و خطیر است.

۵. اینک، و پس از ذکر چهار نکته مقدماتی، می‌توانیم به هدف گفت‌وگوی تمدن‌ها اشاره کنیم.

هدف گفت‌وگوی تمدن‌ها این باید باشد که، به قصد حل مسائل مبتلابه بشر امروز، معلوم کند که هر تمدن خاصی اولاً: در باب خاستگاه همه مسائل امروزی ما چه رأی و نظری دارد، یعنی چه مسأله یا مسائلی را علت‌العلل همه مسائل دیگر می‌داند، به طوری که اگر آن مسأله یا مسائل حل شود سایر مسائل، خود به خود، حل خواهند شد (تشخیص مسأله)، ثانیاً: راه حل آن مسأله یا مسائل را چه می‌داند (حل مسأله)، و ثالثاً: چه شیوه‌های عملی و رفتاری‌ای برای به واقعیت پیوستن راه حل‌ها پیشنهاد می‌کند (طریقه عمل).

اکنون می‌توانیم، در باب ماهیت و حقیقت گفت‌وگوی تمدن‌ها، بگوییم که: گفت‌وگوی تمدن‌ها، گفت‌وگویی میان نمایندگان تمدن‌هاست که هدف اصلی آن حل مسائل مبتلابه بشر امروز است و این هدف اصلی را با به جامه عمل پوشاندن سه هدف فرعی‌تر محقق می‌سازد: یکی تعیین اینکه هر تمدنی چه مسأله یا مسائلی را ام‌المسائل بشری می‌داند، دوم تعیین اینکه هر تمدنی چه راه حلی برای ام‌المسائل بشری دارد، و سه دیگر تعیین اینکه شیوه‌های عملی پیشنهادی هر تمدنی برای حل ام‌المسائل چیست.

اما کسانی در این گفت‌وگو شرکت می‌کنند که پیش‌فرض‌هایی داشته باشند. اهم این پیش‌فرض‌ها عبارتند از:

۱. هر یک از تمدن‌های موجود، در باب تشخیص ام‌المسائل بشری، حل آن، و طریقه عملی حل آن، سخنی دارد. (پیش‌فرضی ناظر به واقع و تجربی).

ماندگاری و حضور نسبی هر یک از تمدن‌های موجود می‌تواند شاهدهی بر صدق این پیش‌فرض باشد.

۲. تمدن‌ها، در باب تشخیص، حل، و طریقه عملی حل ام‌المسائل بشری، با هم تفاوت، اختلاف و تعارض دارند. (پیش‌فرضی ناظر به واقع و تجربی).

گفت‌وگو، به معنایی که در این نوشتار

مورد نظر است، تنها در صورتی انجام می‌گیرد که طرفین گفت‌وگو لاف‌ل احتمال بدهند که در مواضعی با یکدیگر اختلاف داشته باشند.

۳. هیچ تمدنی از هیچ تمدن دیگری استغنائی کامل ندارد. به عبارت دیگر، نه هیچ تمدنی غنی مطلق است، و نه هیچ تمدنی فقیر مطلق. هر تمدنی ممکن است از جهتی نیازمند به تمدن دیگری باشد و از جهت دیگر برآورنده نیاز آن تمدن. (پیش‌فرضی ناظر به واقع و تجربی).

اگر نمایندگان یک تمدن، تمدن خود را تجسم حقیقت و کمال و تمدن دیگران را تجسم بطلان و نقص بدانند هرگز با آنان به گفت‌وگو نخواهند نشست.

۴. نمایندگان و وابستگان به یک تمدن می‌توانند دعاوی تمدن‌های دیگر را فهم و نقد کنند. (پیش‌فرضی معرفت‌شناختی و هرمنیوتیک).

یکی از تفاسیری که از ایمان‌گویی و بت‌گشتن‌تین، که مبتنی بر دو نظریه شیوه زندگی و بازی‌های زبانی اوست، کرده‌اند این است که فقط در درون یک نظام دینی می‌توان آن نظام را فهم کرد و چون هیچ شخصی نمی‌تواند به بیش از یک نظام دینی ملتزم و متعهد باشد، هیچ‌کس نمی‌تواند دینی غیر از دین خود را فهم کند، دعاوی آن را به نقد کشد، و آن دین را با دین خود مقایسه کند. ناگفته پیداست که چنین رأیی امکان فهم و نقد سخنان و دعاوی یک دین را برای متدینان به سایر ادیان منتفی می‌داند؛ و اگر کسی به نظیر این رأی در باب تمدن‌ها قائل باشد، طبعاً، باب گفت‌وگوی تمدن‌ها را مسدود می‌بیند.

۵. فهم یک تمدن و دعاوی آن امری ذومراتب است و نادرست و درست و خوب و خوب‌تر و سطحی و عمیق دارد، و امرش دائر بین «همه یا هیچ» نیست. (پیش‌فرضی معرفت‌شناختی و هرمنیوتیک).

اگر این پیش‌فرض در کار نباشد، ممکن است نمایندگان یک تمدن فهمشان را از تمدن دیگر کافی و وافی بدانند و نیازی به گشودن باب گفت‌وگو احساس نکنند یا پس از طی مراحل از گفت‌وگو فهم خود را

کامل تلقی کنند و باب گفت‌وگو را ببندند.  
۶. منطقه‌ی بی‌طرف معرفت‌شناختی‌ای هست که می‌توان موارد اختلاف و نزاع را در آن منطقه فیصله داد. (پیش‌فرضی معرفت‌شناختی)

شک نیست که اگر گمان بریم که هر تمدنی جهان‌نگری‌ای خاص خود دارد که فقط بر طبق موازین و معاییر آن می‌تواند دعاوی سایر تمدن‌ها را ارزیابی کند و آنها را بپذیرد یا واژند به این نتیجه می‌رسیم که گفت‌وگوی تمدن‌ها حاصلی جز این ندارد که نمایندگان هر تمدنی اعلام کنند که از سایر تمدن‌ها چه عناصر و اجزائی رامی پسندند و خوش دارند و کدام عنصر و جزئی را نمی‌پسندند و خوش ندارند، نه اینکه نمایندگان همه تمدن‌ها دریابند که فلان عنصر و جزء فلان تمدن حق و درست هست یا نیست. به تعبیر دیگر، قائل شدن به انفسی بودن یا ذهنیت معرفت‌شناختی گفت‌وگوی تمدن‌ها را کاری تقریباً بی‌حاصل می‌کند و فقط با قول به آفاقی بودن یا عینیت معرفت‌شناختی این کار به غرض خود می‌رسد؛ یعنی اگر داوری‌ها، باورها، نظریه‌ها، مفاهیم و ادراکاتی وجود داشته باشند که همه انسان‌ها، فارغ از اینکه به چه تمدن (یا فرهنگ یا سنت یا دین یا ایدئولوژی یا جهان‌بینی یا نژاد یا ملت یا قوم) خاصی تعلق و وابستگی دارند، آنها را معتبر بدانند و بر آنها اجماع داشته باشند، آنگاه، می‌توان هر اختلاف و نزاع فرهنگی و فکری‌ای را که در جریان گفت‌وگو پیش می‌آید بر اساس آن ذهنیات مورد وفاق فیصله بخشید، والا هیچ اختلاف و نزاعی فیصله‌پذیر نمی‌تواند بود و نهایتاً همه چیز به خوشایند و بدآیند و ذوق و سلیقه و مشرب و مذاق و گزینش‌های خودسرانه و ترجیحات فردی یا گروهی بازمی‌گردد؛ و اگر چنین باشد گفت‌وگو را چه حاصل؟

۷. در گفت‌وگو، باید حقانیت دعاوی خود را با یقین و قطعیتی در خور اظهار کرد، یعنی، به یک معنا، نباید نسبی‌انگار بود. (پیش‌فرضی وظیفه‌شناختی و روش‌شناختی).  
اگر شرکت‌کننده در گفت‌وگو حاضر باشد که دعاوی خود را با سست‌باوری و

بی‌مهری اظهار کند یا به محض اینکه با نخستین و خفیف‌ترین نقدی مواجه شود دست از ادعای خود بشوید، در واقع، گفت‌وگو صورت نخواهد گرفت.

۸. در گفت‌وگو، باید به دعاوی خود نیز به چشم نقادانه نگریست، یعنی، به یک معنا، نباید جزمی‌اندیش بود. (پیش‌فرضی وظیفه‌شناختی و روش‌شناختی).  
اگر کسی، به هیچ روی، حاضر نباشد که معامله‌ای را که با دعاوی دیگران می‌کند دیگران نیز با دعاوی او بکنند، در واقع، برای گفت‌وگو آماده نیست.

گفت‌وگوی تمدن‌ها، مثل هر نوع گفت‌وگوی دیگری، یک عمل، یا به اصطلاح فنی و فلسفی، یک فعل است و، بنابراین، از دیدگاه اخلاقی به درستی و نادرستی و از دیدگاه‌ناظر به واقع به توفیق و شکست متصف می‌تواند شد. در اینجا، با درستی و نادرستی اخلاقی گفت‌وگوی تمدن‌ها کاری نیست، اما سخنی در باب توفیق و شکست این گفت‌وگو لازم است. نخست ببینیم که توفیق و شکست یک فعل به چیست. از سویی، هر فاعلی، در مقام انجام دادن یک فعل، هدفی دارد، یعنی چیزی در مدنظر دارد که می‌خواهد و می‌کوشد تا با انجام دادن آن فعل به آن چیز برسد، خواه در واقع هم به آن چیز برسد و خواه نرسد. از سوی دیگر، هر فعلی، وقتی که انجام می‌یابد، نتیجه‌ای خواهد داشت، یعنی دگرگونی‌ای در جهان پدید خواهد آورد، خواه فاعل از پدیدآمدن آن دگرگونی آگاه باشد و خواه نباشد و خواه آن را خواسته باشد و خواه نخواستته باشد. با توجه به تفاوت موجود میان هدف فاعل و نتیجه فعل، می‌توان گفت که فعلی موفقیت‌آمیز و قرین توفیق است که در آن فعل هدف فاعل و نتیجه فعل یکی باشند و فعلی ناموفق و شکست خورده است که در آن هدف فاعل چیزی باشد و نتیجه فعل چیز دیگری.

هدف اصلی گفت‌وگوی تمدن‌ها، چنان که گفته شد، باید حل مسائل مبتلابه بشر امروز باشد، بنابراین، این گفت‌وگو قرین توفیق خواهد بود اگر و فقط اگر نتیجه‌ای که

از آن عائد خواهد شد همین حل مسائل مبتلابه بشر امروز باشد. اما صرف اینکه اراده کنیم که فعلی موفقیت‌آمیز باشد سبب توفیق آن فعل نمی‌شود، بلکه شرایطی وجود دارند که تا برآورده نشوند فعل مورد نظر موفقیت‌آمیز نخواهد بود.

شرایط موفقیت گفت‌وگوی تمدن‌ها چیست؟ به نظر می‌آید که مهم‌ترین این شرایط عبارت باشند از:

۱. شناخت وسیع و عمیق شرکت‌کنندگان نسبت به مسائلی که انسان امروز با آنها مواجه است.

۲. حقیقت‌جویی شرکت‌کنندگان: یگانه ساقفه درونی شرکت‌کنندگان باید کشف حقیقت باشد. درست است که، همان‌طور که قبلاً اشاره شد، شرکت‌کنندگان باید نمایندگان تمدن‌های خودشان باشند، و برای اینکه نمایندگان تمدن‌های خود باشند باید نسبت به آن تمدن‌ها احساس وابستگی و تعلق خاطر داشته باشند به حدی که حقانیت دعاوی خود را با یقین و قطعیتی در خور اظهار کنند، اما در عین حال، احساس وابستگی و تعلق خاطرشان به حقیقت باید به مراتب بیش از احساس وابستگی و تعلق خاطرشان به تمدن‌های خودشان باشد تا بتوانند، حتی‌المقدور، فارغ از تعلق خاطری که به تمدن (یا فرهنگ یا سنت یا دین یا ایدئولوژی یا جهان‌بینی یا نژاد یا ملت یا قوم) خود دارند، در طریق طلب حقیقت گام بردارند و، به محض کشف حقیقتی، انصاف و عدالت ورزند و بدان تسلیم شوند. ملت و مذهب شرکت‌کننده در گفت‌وگوی تمدن‌ها باید از همه ملت‌ها و مذاهب جدا و فقط ملت و مذهب حقیقت (در مقام نظر) و عدالت (در مقام عمل) باشد، والا گرفتار خودشبنگی، پیش‌داوری، تعصب، جزم و جمود، عدم تسامح و مدارا، و خرافه‌پرستی خواهد شد و ناگفته پیداست که هر یک از این شش حالت ذهنی و روانی به تنهایی می‌تواند مانع عاطفی مهمی بر سر راه موفقیت گفت‌وگو باشد.

